

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عصر (جله اول)

نختم مفهومی استادانوت ۹۵/۵/۲۳

برای این که هر کس در هر حال و روزگاری هست به روزگار حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه) وصل شود صلوات بفرستید.

دوستان در مورد سوره همزه ۴ تحقیق در حال انجام دارند که تکمیل شده آن‌ها را نشان خواهیم داد.

سوره مبارکه عصر از سوره‌هایی است که همه می‌شناسند و مضامین آن مورد توجه همه هست. با بسم الله سوره، ۴ آیه دارد.

واژه‌های سوره عصر جزء واژه‌های غرر کل قرآن است. عصر، خسر، ایمان، عمل صالح و صبر و حق جزء واژه‌های غرر قرآن هستند.

بد نیست که در ابتدای مطالعه سوره‌ها، تفسیر نمونه را نگاهی بیندازیم. سوره در مکه نازل شده است بعضی هم می‌گویند مدنی است ولی احتمال مکی بودن آن بیشتر است. جامعیت سوره مورد توجه است. برنامه‌ای برای سعادت انسان است.

کسی که سوره عصر را بخواند خداوند در قیامت او را برمی‌انگیزد در حالی که صورتش نورانی است، چهره‌اش خندان و چشمش روشن است تا زمانی که وارد بهشت شود. در واقع به قره‌العین می‌رسد. یعنی به رضایتی دست می‌یابد که در چشمش پیداست و همه چیز را خوب می‌بیند.

حضرت علامه هم می‌گویند که این سوره تمامی مقاصد قرآن را در بر گرفته است.

اقوال مختلف درباره عصر: "وَالْعَصْرِ" در این کلمه به عصر سوگند یاد شده، و از نظر مضمونی که دو آیه بعد دارد مناسب تر آن است که منظور از عصر، عصر ظهور رسول خدا (صلی الله علیه) باشد، که عصر طلوع اسلام بر افق مجتمع بشری، و ظهور و غلبه حق بر باطل است، چون مضمون دو آیه بعد این است که خسران عالم انسان را فراگیر است و تنها کسانی را فرا نمی گیرد که از حق پیروی نموده، و در برابر آن صبر کنند، و این اقلیت عبارتند از کسانی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و عمل صالح کنند.

ولی بعضی گفته اند: مراد از عصر، وقت عصر، یعنی آخر روز است، چون این وقت دلالت دارد بر تدبیر ربوبی که روز را می برد و شب را می آورد، و قدرت و سلطنت را از سلطان روز یعنی خورشید سلب می کند.

بعضی دیگر گفته اند: مراد نماز عصر است، که نماز وسطی است که از همه نمازهای یومیه فضیلت بیشتری دارد. چون مبنا شب و روز است نماز عصر وسط نمازها قرار گرفته است.

بعضی دیگر گفته اند: مراد شب و روز است، که اصطلاحاً به آنها عصران گفته می شود.

بعضی دیگر گفته اند: منظور از عصر دهر است، که در آن عجائبی وجود دارد، که بر قدرت ربوبی دلالت دارد.

و بعضی دیگر وجوهی دیگر ذکر کرده اند. و در بعضی از روایات آمده که منظور از عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فی فرجه) است. یکی از القاب حضرت حجت ولی عصر است.

"إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" مراد از کلمه "انسان" جنس انسان است، و کلمه "خسر" و "خسران" و "خسار" "خساره" همه به معنای نقص در سرمایه است.

راغب می گوید: این کلمه هم در مورد انسان استعمال می شود، و گفته می شود:

فلانی خسران کرد، و هم در مورد عمل انسان بکار می رود و می گویند: تجارت فلانی خسران کرد

و اگر در آیه مورد بحث کلمه "خسر" بدون الف و لام آمده به منظور بزرگداشت آن بوده، و خواسته است بفهماند انسان در خسرانی عظیم است، احتمال هم دارد به منظور تنويع باشد، و بفهماند آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات که خدای تعالی در باره اش فرموده:

"الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ (توان هایشان کم می شود) وَأَهْلِيهِمْ (دور و اطرافشان خلوت شده و کم می شوند) يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ".

پس علت نکره آمدن خسر دو چیز است. یا می‌خواهد بگوید که خسرش زیاد است یا می‌خواهد تنوع خسر را نشان دهد.

عبارت‌های حضرت علامه در عین کوتاه بودن بسیار پر مغز است.

[شرحی در مورد مستثنی بودن مؤمنان صالح العمل از زیانمندی جنس انسان]

"إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" این استثنا استثنای از جنس انسان است که محکوم به خسران است، و استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند چنین افرادی ایمن از خسرانند.

و این بدان جهت است که کتاب خدا بیان می‌کند که انسان موجودی همیشه زنده است، زندگیش با مردن خاتمه نمی‌یابد، و مردن او در حقیقت انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر است، که بیان این معنا در تفسیر آیه شریفه "عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُشَيِّكُم فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ" گذشت، و نیز کتاب خدا بیان می‌کند که قسمتی از این زندگی همیشگی انسان که همان حیات دنیا باشد حیاتی است امتحانی، و سرنوشت ساز که در آن حیات سرنوشت قسمت دیگر یعنی حیات آخرت مشخص می‌گردد، آنها که در آن حیات به سعادت می‌رسند، و یا بدبخت می‌شوند، سعادت و شقاوتشان را در دنیا تهیه کرده‌اند، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ"، و نیز فرموده: "كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً".

و نیز بیان می‌کند که مقدمیت این زندگی برای آن زندگی به وسیله مظاهر این زندگی و آثار آن یعنی اعتقادات و اعمال است، اعتقاد حق و عمل صالح ملاک سعادت اخروی و کفر و فسق ملاک شقاوت در آن است، می‌فرماید: "وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ" و نیز می‌فرماید: "مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ يَمْهَدُونَ" و باز می‌فرماید: "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا"، و در آیاتی بسیار زیاد سرنوشت آخرت را چه خوش و چه بدش را جزا و اجر خوانده.

و نیز با همه این بیانات که از نظرتان گذشت بیان می‌کند که سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می‌تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده‌اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده (نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است) و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا در سوره مورد بحث می‌فرماید: "إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" و مراد از

ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است هم چنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

ایمنی از خسارت و شرور دو معنایی است که حضرت علامه برداشت کرده‌اند.

جاری کننده امنیت و موضوع ایمان متفاوت است. روز قیامت موضوع ایمان است. امنیت از کجا حاصل می‌شود؟ از خداوند.

ایمان به چیزی، بآء سببیت است.

خانه سبب آرامش است. از سوسک و گربه و ... در امان می‌شوید. ایمان مجموعه‌ای از باورها نسبت به خدا و کتاب و غیره است. مؤمن یعنی یک انسان معتقد. اگر بصورت موضوعی نگاه کنیم می‌گوییم انسان مؤمن یعنی کسی که مضطرب نیست. بهم ریخته نیست. اینطور داستان عوض شده است. ممکن است کسی به خدا اعتقاد داشته باشد ولی بهم ریخته باشد و آرامش نداشته باشد.

اگر بآء در ایمان را بآء سببیت بگیریم اوضاع عوض می‌شود. بعضی‌ها اشتباها خودشان را مؤمن پنداشتند و مستحق پاداش و چون خود را مستحق پاداش پنداشتند در خسر زندگی کردند. کم کم که زندگی کم آوردند و این یعنی خسر.

از همان اول باید می‌فهمیدند که ایمان یعنی اطمینان پیدا کردن. امنیت پیدا کردن از گناه.

آدم وقتی بفهمد جهنمی هست یک فکری برای خودش می‌کند. ولی اگر فکر کند که بهشتی است دچار خسر می‌شود. تفاوت در بآء سببیت در همین معنا است.

ایمان دو حالت مستقر و مستودع دارد و احکامی پیدا می‌کند. قلمرو بحث ایمان از اول تا آخر قرآن است. بهمین دلیل هر سوره‌ای، زاویه‌ای را پوشش می‌دهد. ایمان جاری شده از هر سوره‌ای با سوره‌ای دیگر متفاوت است.

هر سوره‌ای استعاده‌ای دارد و آسیبی را مطرح می‌کند و پناهگاهی را نشان می‌دهد. شما از شرور خیابان به خانه پناه می‌برید و امنیت پیدا می‌کنید به این ایمان می‌گویند. در حصن قرار گرفتن را ایمان می‌گویند.

حقیقی که فرد به آن‌ها اتکا می‌کند یقین است. ایمان یک حقیقت است که در اثر یک فرآیند بوجود می‌آید.

[جمله "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" بر عمل به همه اعمال صالح دلالت دارد و از آن استفاده می‌شود که مؤمنان گنهگار نیز در خسرانند]

و ظاهر جمله "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" این است که به همه اعمال صالح متصف باشد.

پس این جمله استثنائیه شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می‌دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می‌ورزند نمی‌شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنا بر این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می‌شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می‌بینند، بعد عذابشان پایان می‌پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می‌شوند.

تواصی خیلی جالب است. در نظام ولایی جایگاه مهمی دارد. «ولی» که همان «رسول» است در این حوزه مثل توده مردم است. این راهبردی است، که همه به نظام ولایی راه یابند.

همه واژه‌های سوره عصر در وصیت است. البته اگر درست تعریف بشود.

"وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ" کلمه "تواصی" به معنای سفارش کردن این به آن و آن به این است. و "تواصی" به حق" این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست، و تواصی بر حق عنوانی است وسیع‌تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی‌شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می‌شود و هم شامل عناوین مذکور.

[خصوصیت و اهمیت تواصی به حق و تواصی به صبر که بعد از عنوان کلی "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" اختصاص به ذکر یافتند]

در اینجا سؤالی به نظر می‌رسد، و آن این است که: تواصی به حق، خود یکی از اعمال صالح است، و با اینکه قبلاً

عنوان کلی "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" را ذکر کرده بود، چه نکته‌ای باعث شد که خصوص تواصی به حق را نام ببرد؟

جوابش این است که: این از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، که در مواردی بکار می‌رود که گوینده نسبت به خاص عنایت بیشتری داشته باشد، و شاهد بر اینکه خدای تعالی از میان همه اعمال صالح به تواصی به حق عنایت بیشتر داشته، و بدین منظور خصوص آن را بعد از عموم اعمال صالح ذکر نموده این است که همین تواصی را در

مورد صبر تکرار کرد، و با اینکه می توانست بفرماید: "و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ"، فرمود: "و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ".

و بنا بر همه آنچه گفته شد، ذکر توأسی به حق و به صبر، بعد از ذکر اتصافشان به ایمان و عمل صالح برای این بوده که اشاره کند به حیات دل‌های مؤمنین، و پذیرا گشتن سینه‌هایشان برای تسلیم خدا شدن، پس مؤمنین اهمیاتی خاص و اعتنایی تام به ظهور سلطنت حق و گسترده شدن آن بر همه مردم دارند، و می‌خواهند همه جا حق پیروی شود، و پیروی آن دائمی گردد، و خدای تعالی در باره آنان فرموده: "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ".

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می‌رسد.

بحث روایتی [چند روایت در ذیل آیات سوره عصر]

در تفسیر قمی به سند خود از عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که در تفسیر آیه "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا..." فرمود: در این جمله خدای تعالی اهل صفوت (اهل بیت) از خلق خود را استثناء کرده.

مؤلف: و در ذیل روایت، ایمان را بر ایمان به ولایت علی (علیه السلام) و توأسی به حق را بر توصیه ذریات و نسل‌های خود به ولایت علی تطبیق نموده است.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه "وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" گفته: منظور از این انسان، ابو جهل بن هشام است. و در تفسیر آیه "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" گفته: منظور علی و سلمان است.

اولین محوری در سوره هست مربوط به کلمه عصر است. زندگی انسان سیری دارد تا به تحول‌نهایی برسد و قیامت را درک کند.

عصر، نهایت شکوفایی انسان است آنطور که خدا در نظر گرفته است. این تمدن‌سازی است. این که برای تاریخ بشر ابتدا و انتها در نظر گرفته شود از واژه عصر است. سیر تحول گاهی در یک دوره اتفاق می‌افتد و گاهی در نوع انسان اتفاق می‌افتد.

عصاره بودن انسان تام است. در گذر زمان چیزی به انسان اضافه نمی‌شود و نوع انسان تغییری نمی‌کند. نظامات در فطرت راه ندارند ولی می‌توانند شکوفایی آن را سریعتر یا دیرتر کنند.

انواع گزینش و عصاره انسان‌ها وجود دارد؛ اختار، اجتبی، اصطفی و ... گزینش‌های متفاوتی هستند. در یک بستری انسان‌ها در نظر گرفته می‌شوند و از بینشان یک نفر برگزیده می‌شود. انواع شاخص‌گذاری در وجود انسان متعالی است.

وقتی امام زمان (عج‌الله‌تعالی فرجه) می‌آیند یک امام برای همه دنیا کافی است. این بخاطر تحول در بستر است. سوره عصر یک مجموعه موضوعی به انسان می‌دهد. ایمان انسان را به انسان کامل متصل می‌کند. انسان‌ها براساس تاریخ تفکیک شده و منظر قرآن در کفر و ایمان بررسی می‌شود.

اگر مکتبی قائل به تحول نوع انسان بشود قائل به هرمنوتیک می‌شود. یعنی هرکسی حق و اخلاق را خودش تعریف می‌کند. معیارهای ثابت زیر سوال می‌رود. نسبی‌گرایی رواج می‌یابد. همه علوم دانشگاهی امروزه هم از همین دست است.

نوع انسان وابسته به بستر نیست. انسان به فضای ثابتی وصل است. سیر تحول رشد در انسان وجود دارد. عصر یکی از مولفه‌های مهم تغییر شب و روز و انتقال شب و روز است. انسان از نطفه، علقه، مضغه و ... رشد می‌کند. منطقه تغییر انسان از شبی به شب دیگر عصر است.

عصر محل ارزیابی و اجر انسان است. عصر زمانی است که به کارگران اجر می‌دهند. هر توانی سیر پیدا می‌کند و عصری دارد. همانطور که شب و روز قابل احصاء است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تحول نهایی نوع انسان است. امام زمان (عج‌الله‌تعالی فرجه) هم بیایند مثل امیرالمؤمنین زندگی می‌کنند. ولایت امیرالمؤمنین عصر را دارای اجر و پاداش می‌کند.

روز و شب در چرخه تبدیل شدنشان کلمات متفاوتی در قرآن دارند. یولج، یمحو و ...

در فلسفه کنونی حرکت و جلوه نیست. این بحث عصر به فلسفه حرکت می‌دهد. تجلی بیشتر می‌دهد.

سوره اعلی، تکویر، طارق این بحث را پوشش می‌دهند.

در کتاب تدبر در کلمه ادعا کردیم که کل واژه‌های قرآن از لیل تا لیل هستند.

در قرآن رزق واژه ثبوتی و طعام واژه ظهوری است. در کتاب حکمت هم از ثبوت تا عصاره کل فصل‌ها چیده شده است. حضرت محمد (صلی الله علیه) عصر انبیا و حضرت عیسی (علیه السلام) ظهر انبیا است. این موضوع وسیع و جالب است.

عصر یک موقعیت است برای دریافت اجر که زمینه پرداخت بعدی را هم فراهم می‌کند. این سوره انشراح است. شاید نزدیکترین سوره به کلمه عصر سوره انشراح است. نزدیکترین امر به عصر «فاذا فرغت فانصب» است. نزدیکترین گزاره به سوره عصر «ان مع العسر یسرا فان مع العسر یسرا» است. در عصر معیت عسر و یسر پیداست. سوره عصر در سختی نازل شده است و پیامبر را دلداری می‌دهد.

ساعت دوم

عصر یعنی زمان تحمل سختی‌هایی که دارد رفع می‌شود ان‌شاءالله.

کاری که با سوره انشراح به ذهنمان رسید و گفتیم بسیار کار سریعی بود که با همه‌ی سوره‌ها می‌توان آن را انجام داد. وقتی واژه‌ای منفرد می‌شود حالت نماد پیدا می‌کند، و واژه‌هایی که نماد می‌شوند معنای بسیار گسترده‌ای می‌یابند مثل عصر که تمام کارهای خوب را می‌توان ذیل آن دید.

این مهم است که یک سوره خودش هم در چه جایگاهی نسبت به سایر سوره‌های قرآن داشته باشد؛ این سوره در قله قرار دارد. این آخری به معنای سوره بیشتر نزدیک است. علتش این است که خیلی‌ها که روزشان به شب می‌رسد و دست خالی‌اند. پس هر کسی که بی‌عصر است، یعنی در خسر است.

محور مطالعاتی بعدی سوره، واژه «الانسان» است.

«الانسان»

در سوره‌های جزء ۳۰ چند سوره داریم که از انسان صحبت شده است:

- ✓ که شان تربیتی او و ضرورت تربیت یافتنش بسیار مهم است.
- ✓ و قابلیت تعلیم و تزکیه برداری‌اش مدّ نظر است.
- ✓ در واقع نظام استعدادی‌اش را بیان می‌کند و این استعداد اغلب به صورت منفی گفته می‌شود مثلاً ضعیف است و عجول و... و این‌ها همه نشان از ظرف و ظرفیتی است.

البته اینکه می‌تواند به همه حقایق برسد به خاطر این است که در خسر است. یعنی انسان ظرف کلیه کمالات را دارد، پس می‌تواند به همه آن‌ها برسد.

در خسر بودن انسان است که او را از سایر حیوانات متمایز می‌کند. خسر به مفهومی غیر ضرر اشاره دارد. اینکه حیوانات از ذکر غافل می‌شوند و شکار می‌گردند ضرر است نه خسر.

اگر می‌گوییم یک بطری استعدادش ۱۰۰۰ لیتر است یعنی ۱۰۰۰ لیتر خالی دارد و این مهم و ارزشمند است.

قسمت اول این است که انسان توسط خود قرآن بررسی شده است. می توان کاری دیگر کرد از انسان و خسر. اینکه این دو کلمه را به عنوان امام (سازمانده) سایر ظرفیت ها قلمداد کرد. یعنی همه انسان های قرآن را در بیاوریم که ضعیف و جهول و غیره. آن که همه این واژه ها را سازماندهی می کند خسر است. خسر بر همه صفات استعدادی انسان غلبه پیدا می کند. و روح حاکم بر همه این هاست. اگر انسان در عجله بماند، خاسر است. اگر انسان در هلع بماند، خاسر است و غیره.

وقتی شما سوره بقره را می خوانید و واژه «خسروا» را می بینید، از یک طرف شما یک منظمه دارید که مثل جعبه ابزار است. می توانید جایگاه و حیثیت خسر را ببینید، یعنی می بینید که بنی اسرائیلی که خاسر شده است به خاطر جهل شان به چه بود؟ یا ظلمشان چه بود؟ این منظمه می تواند به شدت قدرت تحلیل را بالا ببرد.

این منظمه یک چرخه پیدا می کند. که مثلا ظلم، جهل و ضعف و ... در آن چیده می شود. گفته می شود که مثلا شماره ۱ و ۲ باشد فلان آسیب را به بار می آورد مثلا عجله یعنی بدون آنکه تفکر کند عمل می کند. و حرص هم درونش عجله دارد. در نتیجه هر کدام از این ها روی ساختار وجودی می آیند ولی روی فرایند بین آنها و نه تک تک.

- چگونه به منظمه خسر رسیدیم؟

بعد از اینکه واژه های انسان را از قرآن استخراج کردیم و صفات متناسب با آن را بررسی کردیم متوجه شدیم که در مفهوم کلی همه استعدادها می توانند شکوفا نشده باشند و از آن جهت انسان را به خسر برسانند. در واقع وقتی می گوئیم ظلم، یعنی اینکه چون در تاریکی است پس در خسر است، وقتی می گوئیم جهل یعنی چون در فقدان تعقل است یعنی در خسر است.

نکته مهم: اگر خسر را دیدید به دنبال صفات بگردید و مثلا جهل و عجله و را پیدا کنید ولی از آن طرف حرکت نکنید که اگر ظلم یا جهل را دیدید بیاید و بگویید خسر است. وقتی خسر را می گوید دارد آسیب عمومی قابل بررسی به عوامل علی و نشانه ای مطرح می کند و مثلا وقتی واژه خسر را می بیند به شدت روی عوامل علی پافشاری می کند که این عوامل در همه واژه های «الانسان» قرآن صادق است.

کلمه خسر در قرآن نشانی از آسیب‌های زندگی انسان است که موجب اختلال شده است. به خاطر همین در حوزه روان‌شناسی اختلال واژه «خسر» کلیدی‌ترین واژه است.

خسر دو حالت دارد:

همانی هم که «یحسبون انهم یحسنون صنعا» است دارای خسر پنهانی است، در ظاهرش پیروزی است ولی با یک تلنگر بسیار کوچک به هم می‌ریزد و تعادل ندارد.

در دنیا هیچ پیروزی خاسرانه‌ای پایدار نیست. آنچه در سوره کهف مطرح است، مثل همان باغدار است که باغش حسن صنع است ولی وقتی باغ از بین می‌رود کار بدتر می‌شود.

«خسر»

می‌توانید آسیب‌های عمومی که به انسان وارد می‌شود را در همه جهات بررسی کنید. منظور این است که در آیاتی که کلمه خسر آمد است هم به عوامل علی و هم نشانه‌ای به مقتضای جریان اشاره شده است.

از کجا بفهمیم که عصر داریم یا نداریم؟ یا در خسر هستیم یا نه؟

باید ببینیم در قسمت دوم سوره چه جایگاهی داریم، ۴ فاکتوری که در پایان سوره است را می‌توان دید.

ضرر و خسر متفاوت است:

ضرر مثل نفع است و جنبه وجودی دارد. ولی خسر جنبه عدمی دارد. خسر در قرآن هم می‌تواند مقابلی نداشته باشد و هم می‌توانیم بگوییم که بسیار نسبت به واژه‌های منفی فراگیر است.

یک مفهوم جاری در تمام آسیب‌هاست که فرد را از دریافت حقایق (مادامی که هست) محروم می‌کند و گاهی در معنای هلاکت می‌یابد.

در قرآن چنین است که هیچ‌گاه واژه مقابل صدق، کذب نیست، زیرا ممکن است در مقابل صدق، غفلت هم باشد و عموماً واژه‌های مثبت بار مفهومی بسیار بیشتری به نسبت واژه‌های منفی دارد.

واژه‌های خسر تنها واژه قرآن است که یک سر و گردن بالاتر از سایر واژه‌های منفی شده است. اینکه چرا خداوند به واژه خسر چنین عنایتی کرده است؛ دلایلی چنین است یعنی همان‌طور که ورود شیطان به انسان از ناحیه خسر است، مسدود کردن راه شیطان هم از طریق همین خسر امکان‌پذیر است.

همه مردم در خسر هستند و از این جنبه که خسر پتانسیل است پس همه مردم هم در عصر هستند و این دو هم زمان است و ۴ فاکتور آخر سوره به عواملی اشاره می‌کند که انسان از خسر خارج گردد.

صفت‌هایی که با «انسان» همراه‌اند:

(۱) استعدادی‌اند: ظلوم و جهول

(۲) مواجه‌ای هستند. مثلاً وقتی نعمتی دارند خوشحال‌اند و وقتی ندارند ناراحت.

(۳) پایه‌ای هستند. مثل هلوع، که سمت استفاده مهم است.

این ۳ دسته وقتی به سبیل ناکامی در آیند، خسر می‌شوند.

در واقع بیشترین تبیین در گریز از آسیب‌ها نسبت به خسر شده است. خیلی جالب است که از این موقعیتی که خسر ایجاد می‌کند می‌توانیم به اشکالات شاکله‌ای و شخصیتی مان پیش برویم. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که من فلان ایراد را داشتم و قرآن خواندم و قرآن به من جواب نداد. باید بروید جاهایی که خسر است را با دقت بخواند و جواب بگیرد.

در حوزه خسر غیر آسیب‌شناسی کار دیگری هم می‌توانیم انجام دهیم؛ معرفت انسان به ضد.

یعنی تمام واژگان خسر را بخواند و برعکس کند. می‌تواند یک مدل انسان‌شناسی بدهد ویژه انسان‌های لجباز؛ و بگوید که مثلاً لجبازی او را در جهت بدی‌ها باید جهت دهند مثل کسانی که صفت لجبازی دارند و در خانواده‌های غیرمذهبی هستند و مذهبی می‌شوند و یا برعکس.

در نتیجه می‌توان یک فهرستی از ۳۰۰ آیه از خسران قرآن استخراج کرد و لیست کرد. پس اینکه انسانی خاسر است می‌تواند در آن صفت، جهتش را عوض کند.

اگر کسی کلمه خسر را در قرآن کار کند بسیار جالب است. بالاخص کسانی که روان‌شناسی می‌خوانند خوب است که یک دیدی نسبت به این واژه به طور کلی داشته باشند. از آن طرف، نفع بزرگتر خسر است. و نفع پایه ایمان می‌شود.

خسر وقتی است که فردی کاری را انجام داده ولی در هنگام برداشت نتیجه نمی‌بیند، مثل کشاورزی که کاشت و داشت داشته است ولی آفت زده شده است. «حبط» مدلی از خسر است، مثلاً همین کشاورز محصول کاشته، درو هم کرده، سوار کامیون کرده و ماشین هم راه افتاده ولی وقتی کامیون سقوط می‌کند هم باید هزینه کامیون را بدهد و هم باید ضرر خود را متحمل شود.

نوعی از خسر هم «خبیه» است؛ وقتی برای عملی به غایت تلاش کرده، ولی نتوانسته به آن برسد مثل کسانی که رتبه‌های خوب می‌آورند و مصاحبه هم می‌روند ولی قبول نمی‌شوند. یعنی رفته و دستش به هدف خورده ولی به هدف نرسیده است. زیرا کسی که خوانده و رتبه‌اش خوب نشده، کسی که خوانده و رتبه‌اش خوب شده، و کسی که اصلاً آزمون نداده است هر ۳ مثل هم‌اند زیرا هر ۳ وارد دانشگاه نشده‌اند.

در قرآن ۶۰ خسر داریم و نوعا چنین است؛

(۱) آیه ۲۶ سوره بقره است. شما مکرراً از آیه ۲۴ آن را خوانده‌اید ولی تا کنون با کلمه خسر نخوانده‌اید، بناشده است که بپرسید که این آقا یا خانم که فاسق است چه عوامل نشانه‌ای (صفات مواجهه ای) و چه عوامل علی (صفات پایه ای و صفات استعدادی) داشت است؟

چه شده است که خاسر شده است؟ یک سری لوازم داشتند؛ نقض عهد، قطع امر خدا و ... است. خدا یک سری مثال برایشان زده است، و آن‌ها می‌گویند که خدا به این بزرگی چه مثالی است که به پشه زده است. یعنی این انسان در نظام باوری‌اش جایی برای مثال پشه نداشته است و این یعنی اگر من مثالی چنین زدم و تو تعجب کردی، پس تو فاسقی و این نشانه‌ای است که تو نقض عهد خواهی کرد و بعد هم قطع امر خواهی داشت.

انسان فاسق وقتی که مثال پشه را می‌شنود، کندی در فهم و عجله در تصمیم داشته است. طمع در فهم اقل نداشته است. مثلاً شما می‌روید به زیارت یک عالم و ایشان می‌گویند که تقوا داشته باشید و شما می‌گویید که بعدش چه؟ خب بعدش ندارد دیگر، چرا دنبال چیز دیگری می‌گردی؟ ما فکر می‌کنیم که ما عالم‌تر از او هستیم و یک چیزی

هست که او به ما نمی گوید، خب اگر خودت می دانی چرا پیش عالم رفتی؟! اینجا با یک مثال می بینیم که یک نفر در مقابل همین مثلا فاسق نامیده می شود. اگر او با مثالی از جنس پشه چنین مقابله ای می کند مقابل امر خدا پس چه عکس العملی خواهد داشت!

انبیاء اگر نبی شدند و اولیا اگر ولی شدند و هر کسی هر چه شد به خاطر این است که جلوی خسرش را گرفته است. مثل اینکه به شما بگویند که یک کلمه در قرآن است و اگر آن را یاد گرفتید جلوی همه بدی هایتان را گرفته اید و آن «خسر» است. یعنی روزی بیاید که اگر کسی حرف حقی به شما زد ولو در حد یک پشه بود به او بی اعتنا نباشید، حرف حق را ولو از یک بچه بشنوید و... واکنش مثبت نشان دهید. پس اگر کسی فقط همین یک آیه را بشنود و سبک و سنگین کند حرف حق را شنید است و نسبت به آن انعکاس داشته باشد از خسر نجات یافته است.

طبق یک پژوهشی «الانسان» های قرآن را در آورديم و ۳ سری صفت هم پیدا کردیم و نسبت خسر به این صفات را یادداشت کردیم. خسر این گونه می شود که هر جایی که آن صفت عمل کند و پتانسیل باشد و به فعلیت نرسیده باشد. بنابراین یک جدول درست می شود، مثلا خسر در عجله و در کل ۱۵ مورد خسر گفته می شود، یعنی مثلا خسر این جا به خاطر هلع است یا عجله یا ...؟

مثلا اگر کسی گفت که من از هر چه بد است بدم می آید، نمی شود که ما بخواهیم خوب شویم و از راه خوبی هم خوب شویم و نه از راه خسر و غیره.. انگار نمی خواهد با داروی تلخ درمان شود.

نه امکان ندارد، می شود که کسی از ایمان به تمام خوبی ها برسد ولی به هر حال در همین مسیر هم به نفی بدی می رسد و باید خسرها را ببیند. پس می توان دو مسیر داشته باشیم، حرکت از خوبی به نفی بدی ها یا از نفی بدی ها به سمت خوبی ها. ما ترجیح می دهیم اول داروی تلخ را بخوریم و بعد به راحتی ها برسیم.

اختلال نتیجه است. اختلال محصول شرّ است. می گوئیم یک نفر وسواس دارد یعنی این نتیجه است. مصیبت «ضرّ» است و خسر نیست.

آسیب با اختلال متفاوت است. ممکن است که اثبات کنید یک نفر بیماری دارد و نمی تواند راه برود و این آسیب است، نه اختلال؛ اختلال خسر است و به جنبه ارادی فرد برمی گردد. اختلال قابل حل است، خسر هم قابل حل است. آیات آمده اند که انسان را از خسر نجات دهند.

۲) برخی از رفتارها خواسته یا ناخواسته فرد را به سمت خسران سوق می‌دهند، یعنی در واقع طبیعتشان به خسر است مثلاً اطاعت از الذین کفروا. اینکه بگوییم که خدایا تو شاهدی که من از هیچ حیثیتی از الذین کفروا اطاعت نخواهم کرد و این گونه از خسر رهایی می‌یابم.

هر جایی که مسیر را می‌گویید، علت همان نشانه است. یعنی دیدی اگر کسی در درس، در مدل‌ها در سبک زندگی و... از الذین کفروا تبعیت کرد در خسر است.

خسارت مثل اجر است، کسی نمی‌خواهد دچار خسر شود، علل خسر ارادی است. در اختلالات هم چنین است که هیچ کسی نمی‌خواهد افسرده شود ولی نتیجه اعمالش افسردگی است.

اینکه کسی ادعا کند که من از الذین کفروا اطاعت نخواهم کرد و این گونه از خسران نخواهد بود.

۳) آیه ۱۱۹ نساء که راجع به شیطان است:

«و قطعاً آنان را گمراه می‌کنم، به آن‌ها دستور می‌دهم، آن‌ها را آرزومند می‌کنم و به آن‌ها دستور می‌دهم که گوش حیوانات را بشکافند (یعنی خرافه پرستی)، آفرینش پاک‌خدایی را تغییر دهند (یا سیستم خودشان را تغییر می‌دهند و در درون ساختار فکری خودشان یا تغییر بیرون، و از تغییر خودشان منجر به تغییر بیرون می‌شوند؛ مثلاً من کشف کردم که هورمونی به نام می‌دهم و آن‌ها را چاق می‌کنم و قبل از این قطعاً تغییر در ساختار علمی خود من ایجاد شده است.) که شیطان را ولی خود می‌گیرند پس در خسران مبین هستند.»

پس هر کسی که بفهمد که تغییر در خلق از شیطان بوده است مثلاً در ربا متوجه دست شیطان شود و تبعیت کند در خسران است. در اتخاذ بسیار مهم است که به باب افتعال و ارادی بودن آن را توجه شود.

قطعاً اگر کسی شیطان را به عنوان ولی اتخاذ کند بعداً کارهایی خواهد کرد که خودش باورش نمی‌شود و همه تغییرات در خلق خواهد بود. محور خسران شیطان دار بودن سبک زندگی افراد شد.

آیه ولایت در سوره مائده: برخی می‌گویند که این آیه در این سوره جایگاهش درست نبوده است. ولی محور ولایت محور طیب‌گزینی است، تغذیه، پوشش، نکاح و سکونت طیب بسیار مهم است. انحراف در افراد شهرها از تغذیه و لباس شروع می‌شود. نظام ولایی برای طهارت جامعه اول غذا خوردن را درست می‌کنند و روی نحوه

پوشش کار می‌کنند و ازدواج‌ها را تصحیح می‌کنند. اینکه جامعه‌ای به دکتر و پزشک نیازمند است این خوب نیست یعنی قطعا در خلق تغییر ایجاد شده است. بنابراین آیه ولایت در بین احکام تغذیه آمده است. سگ شکاری در جایش بسیار مهم است. در این آیات اگر شما نگاه کنید، خسران در عدم رعایت غذا می‌رود، عدم رعایت سلامتی است.

(۴) آیه ۵ سوره مبارکه مائده:

خسران این سوره روی حلیت طعام است و اگر کسی طعامش حلال باشد حتما از خسر این سوره در امان خواهد ماند. اگر سبک ازدواج براساس دوست دختر و دوست پسری پیش برود دیگر بعدا قابل جلوگیری نیست؛ یعنی مقدمات اولیه اختیاری است ولی اختلال بعدی به صورت اجباری به فرد تحمیل خواهد شد.

هر کسی دوست دارد می‌تواند خسران را کار پژوهشی کند.

خوب است که در بین جمع هر کسی یکی از موارد را کار کند و برای همه ارائه دهد. ولی وقتی کاری قرار است انجام دهید تا انتهای آن مسیر را بروید، و مثلا نکات کاربردی و مهارتی از خسران استخراج کنید، و به گونه‌ای هم نویسید که بقیه بگویند کار سختی است، راحت بنویسید که بقیه نترسند، مثلا اینکه تغذیه را درست کنیم که دچار خسران نشویم کار آسان و عقلی است و راحت می‌شود پذیرفت.

اگر کسی در جمع ما روی غذای طیب کار کند یعنی دارد روی ضدّ خسر کار می‌کند. در جهت سوره مبارکه مائده کار می‌کند و ابتدائیات نظام ولایی را کار می‌کند. این‌ها لازم است، نه بلکه ضروری است. به هر حال دنیا محدود است و ما نمی‌توانیم همه این کارها را انجام دهیم.

مبنای این سبک زندگی ولایی سوره مبارکه مائده است. می‌شود که کسی موسس کار ازدواج شود به صورت کاملا صحیح. متأسفانه ازدواج به دست ولایت شیطان افتاده است. به هر حال این چیزهایی که گفتیم همگی برای اظهار برائت‌مان از شیطان بود.

هر کسی از خودش شروع کند به جایی نمی‌رسد و ما اینقدر با جامعه عجین شده‌ایم، که نمی‌توانیم بدون اینکه جامعه را تغییر دهیم، خانواده خودمان را طیب کنیم. کار ساده‌تر این است که هر کسی هر کاری که از دستش

برمی آید در جهت غذای طیب به کار گیرد، کسی وسیله یک مغازه را می آورد و کسی هزینه مغازه را دارد و این گونه یک تعاونی در جامعه تشکیل می شود و محور سوره مائده این است که تعاون در برّ و تقوا داشته باشید. و این تعاون در طیب سازی جامعه باشد. نباید عقب نشینی کرد و رهبانیت را پیش گرفت، باید بمانیم و اصلاح کنیم. طیب حدّ و حدود دارد و در آیات و روایات آمده است. مثلا اینکه بگوییم که کشاورز مؤمن باشد، کسی که آرد می کند مؤمن باشد و کسی که می پزد مؤمن باشد ولی یک مرتبه بینیم که سیکل و چرخه، مؤمن نیست و خودمان برویم برای کاشت و برداشت و... اینها کارهای نشدنی است. قرار نیست که از کلّ زندگی مان بزنیم. این صحبت ها پایه ندارد. اینکه کسی نماز شب نخواندنش را به شاطر ربط دهد اشتباه است. چرا کار را سخت کنیم؟

رسیدن به طیبات در غذا و ازدواج سهل است. بله مراقبت می کنیم که خبیث نباشند. نجاست نداشته باشند، آنگاه این طیب است. به واضحات عمل کنید. القائنات خبیث گونه را رها کنید. اینکه بگویید بچه ما نان و آب طاهر نداشته است و چنین و چنان.

کسانی که به همه چیز به شدت جزئی و پنهانی به طیبات می پردازند و آن را از حیطة ارادی ما خارج می کنند در نهایت به انکار ولایت و نظام جمهوری می پردازند، یعنی می گویند که یک حکومت دینی که نظام آموزشی اش چنین است و غیره. پس ما کنار برویم و اصلا آمریکا بیاید و کشور را بگیرد!!! بله ما هم می توانیم انتقاد کنیم البته زمانی که در جایگاه نظر دادن باشیم. قرار نیست که دو دستی جامعه را به دست استکبار بدهیم.

خیلی حرف های عجیب و غریب در جامعه است مخصوصا در بحث طیبات که بیشتر روی حوزه آیات و روایات بروید. که مسیری بسیار متعادل است.

سیره علما سیره اهل بیت (علیهم السلام) نیست، سیره شهدا هم سیره اهل بیت (علیهم السلام) نیست. نمی توانید بگویید که من مثل فلان عالم عمل خواهم کرد. نه قابل توصیه و قابل الگوبرداری نیست و خیلی از وقایع زندگی شان پنهانی بوده است. ممکن است که مثلا فلان توصیه استاد عالمی به شاگرد عالمش شاید الزاما علت نباشد. علما سیستم خاص خودشان را داشتند.

سیره شهدا و علما سیره خاص است و سیره خاص قابل تقلید نیست، در سوره انعام آمده است که فبهدهام اقتده، یعنی به هدایت انبیا باید اقتدا کنید. در حوزه طیبیات هیچ چاره‌ای جز مشارکت عمومی نیست! باید جریان‌سازی باشد.

الان در حوزه ازدواج وقتی دختر و پسر می‌خواهند کفویشان احراز شود، گاهی بین ۱۰ نفر کفویت دارند و گاهی ۱۰۰ تا و گاهی ۱۰۰۰ تا. کفویت امروزه محدود است. وقتی کفویت روی ۱۰۰۰۰۰ نفر باشد میدان کفویت دقیق‌تر است و دامنه شمول انتخاب بیشتر است. در غیر این صورت جامعه محکوم به خبیث‌گزینی است.

جامعه بعد از مدتی دچار خسر می‌شود، و اینکه یک پسری بتواند بعد از چندین سال کسی را پیدا کند که کفویت نسبی با او دارند نشان از خبیث بودن جامعه است.

« ایمان »

در بحث ایمان ۳ کار مفصل انجام داده شد. و ۳ کار متفاوت و ۳ تعریف متفاوت. قصدمان هم فقط رونمایی است و بعد از آن هم بحث توأسی، حق و صبر را خواهیم داشت.

وقتی واژه ایمان را بررسی شد، دیدیم که ایمان قابل تعریف کردن نیست، در نتیجه تعریف به مقابل انجام شد. نتیجه آن که؛ ایمان تکذیب نیست، مقابل اعراض و کفر است. ایمان فسق نیست، استهزاء و شرک نیست.

تقریباً ۶ کلمه مقابل ایمان پیدا کردم.

- ✓ ایمان تصدیقی
- ✓ ایمان عملی
- ✓ ایمان ذکری
- ✓ ایمان بازتابی یا نتیجه‌ای
- ✓ ایمان تطهیر از شرک

مؤلفه‌های تعریف ایمان:

« نزول حقیقت در قلب (ذکر) + به واسطه ی پذیرش (تصدیق) + در اثر اعتماد به آن حقیقت و موضوعات مرتبط با آن حقیقت است (بازتابی) سایر بروزات فرد را شکل می‌دهد. و در نتیجه ایمان واسطه‌ای بین ادراک و عمل است. ایمان نقش وساطتی بین علم و عمل دارد. یعنی اگر باشد علم را عملی می‌کند. در واقع شفیع انسان که می‌آید و علم او را به عمل تبدیل می‌کند ایمان است.» جنس ایمان نزول حق است. یعنی خود حق نیست. بلکه نزول حق است. جنس ایمان «ذکر» جاری است. که تصدیق و اعتماد نسبت به او وجود دارد. یعنی به سبب اعتماد و به سبب تصدیق یک حقیقتی در انسان جاری می‌شود و انسان مطمئن می‌شود. سببی وجود دارد که سبب تصدیق است. لازمه مقدمه‌ای ایمان تصدیق است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات